

بررسی و نقد اتهام کفر ابوطالب براساس شأن نزول آیات ۲۶ انعام و ۱۱۳ توبه

□ اسدالله رضایی *

چکیده

حمایت های همه جانبه ابوطالب (ع) از پیامبر خدا (ص)، از کودکی تا پیامبری، بر هیچ آزاد اندیشی، پوشیده نیست. حمایت ها، و ایثارگری های ابوطالب، در سخت ترین شرایط اجتماعی و اقتصادی، آیین اسلام و تازه مسلمانان را نجات داد و دین الهی را ماندگار ساخت. با این وجود، نه تنها فداکاری های بی دریغ او، نادیده انگاشته شده که او، به شرک و بی ایمانی، متهم گردیده است! گروهی از مؤرخان و مفسران، با استناد به روایات شأن نزول برخی آیات قرآن، مدعی شده اند که ابوطالب، هنگام مرگ، شهادتین را بر زبان جاری نکرد و مشرک از دنیا رفت. یافته های تحقیق نشان داد که آیات شریفه مورد نظر، هیچ ارتباطی به ابوطالب ندارد بلکه گزارش های شأن نزول آیات، گذشته از اینکه گفته های ناقلاں است (نه فرمایش پیامبر)، و به هدف تخریب شخصیت جاودانی فرزند او، صورت گرفته، اولاً، اسناد روایات، قابل قبول نیست و بیشتر راویان، ناصبی و بغض با علی و اهل بیت (ع) داشته اند. ثانیاً، محتوای روایات، با سیاق آیات و واقعیت های تاریخی نزول آیات، سازگاری ندارد. و حتی با فرض صحت روایات شأن نزول، گفته ابوطالب که: «بردین عبدالمطلب است»، دلیل بر موحد بودن اوست.

واژگان کلیدی: ابوطالب، ایمان، شرک، موحد، استغفار، شأن نزول، راویان.

*. دکترای مذاهب فقهی و استاد دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

نامش «عمران» (قربانی زرّین، ابوطالب، ص ۱۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۹؛ ابن العسقلانی، الإصابه، ج ۷، ص ۱۹۶) و کنیه اش «ابوطالب» فرزند عبدالمطلب، از درخشان ترین چهره‌های عرب، به شمار می‌رود ولی بیشتر به «عبدمناف» مشهور است؛ چنانکه عبدالمطلب هنگام وفاتش، نسبت به محمد(ص)، در ضمن اشعاری به او چنین وصیت کرد: «ای عبد مناف! (۱) (محمدی اشتهاردی، ابوطالب یگانه مدافع اسلام، ص ۳۹) به تو می‌سپارم کسی را که بعد از پدرش یگانه دوران است؛ وصی خود، می‌کنم کسی را که کینه اش ابوطالب، نامش عبدمناف است و دارای تجربه بسیار! ای فرزند گرامیم! بستگانت را گرامی بدار، بخصوص فرزند آنکه غیبتی کرده که بازگشتی ندارد (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۸۳؛ بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۲۲؛ ابن حجر العسقلانی، الإصابه، ج ۷، ص ۱۹۸، ش ۱۰۱۷۵).

برخی اسم ابوطالب را همان کینه ای او، می‌دانند که «او» ابو، به «یای» ابی، اشتباه شده (همان، ص ۱۹؛ ابن عنبه الأصفر، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، ص ۸) و «ابوطالب» (۲) (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۹۹؛ برزنجی، شرح المولد النبوی، ص ۲۹۸)، کنیه ای مشهور اوست، ولی به شیخ الأبطح (شرف الدین، الشیخ الأبطح، ص ۵)، سیّدالبطحاء، رئیس مکه، شیخ قریش (ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹)، کفیل الرسول و عمّ الرسول (شرف الدین، الشیخ الأبطح، ص ۵۴)، ملقب است.

ابوطالب (ع)، ۳۵ سال قبل از رسول خدا(ص)، یعنی در سال ۵۳۵ میلادی در مکه، کنار خانه خدا دیده به جهان گشود (ابن حجر العسقلانی، الإصابه، ج ۷، ص ۱۹۶)، او، قد بلند و سپید روی (پورطباطبایی، ابوطالب تحلی ایمان، ص ۲) و شجاع و ترس بود. پدرش «عبدالمطلب» پسر هاشم، پسر عبد مناف، پسر قصی فرزند کلاب، فرزند مرّه... از نجیب ترین طایفه، یعنی بنی هاشم جدّ رسول خدا (ص) است (ابن حجر العسقلانی، الإصابه، ج ۷، ص ۱۹۶)، کنیه ای او ابوالبطحاء و ابوالحارث (اربلی، کشف الغمّه، ج ۱، ص ۶۴) است و به شیبة الحمد (ابن الجوزی،

تذکره الخواص، ص ۱۴) عامر، سیدالبطحاء، ساقی الحجیج، ابو السیاده و حافر زمزم شهرت داشت (شهرستانی، الممل و النحل، ج ۲، ص ۵۸۶).

هنگام که محمد(ص) شش سال داشت و مادرش را از دست داد، عبدالمطلب کفالت او را به عهده گرفت و سخت او را گرامی می داشت. آن زمانی که عبدالمطلب بدرود حیات گفت، محمد هشت ساله را به فرزندش ابوطالب سپرد و نهایت سفارش ها را درباره او کرد(ابن قدامه، التبيين في أنساب القریش، ص ۶۰). ابوطالب، نه تنها از کفالت و میزبانی محمد(ص) دلگیر نشد که با اشتیاق تمام و با آغوش باز، آن را پذیرفت و بی درنگ به خانه شتافت و این مژده را به همسرش فاطمه بنت اسد، داد و به او گفت: «این پسر برادرم است و عزیز تر از همه فرزندان و اموال؛ مواظب باش کسی کوچکترین تعرضی به او نداشته باشد، او نور چشمم و پاره ای تنم است، امر او امر من و نهی او نهی من خواهد بود»(مجلسی بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۸۳).

آن زمانی که ابوطالب، افتخار کفالت محمد، نصیبش شد تا آن لحظه ای که مرگ، میان او و رسول خدا(ص)، فاصله انداخت، خود را وقف حمایت، تربیت و نصرت برادر زاده اش نمود و هیچ کسی را چون او، دوست نمی داشت، و همواره در کنار او بود؛ نمی خوابید، جز در کنار بستر او، از منزل خارج نمی شد جز همراه او(ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۹۹)، در شعب ابوطالب، برای حفاظت جان پیامبر، شب ها چند بار بستر پیامبر را جا به جا می کرد و علی را در بستر او می خواباند(موسوی، الحجة علی الذاهب، ص ۲۷۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۴۶). و حتی در مسافرت ها پسر برادرش را تنها نمی گذاشت؛ اولین بار که ابوطالب عزم سفر شام کرد، محمد(ص) را نگران دید و گفت: «به خدا سوگند! هرگز بدون تو، از این شهر خارج نمی شوم»(برزنجی، شرح المولد النبوی، ص ۳۰۳). چنانکه فاطمه بنت اسد همسر ابوطالب، جای «آمنه بنت وهب» را برای رسول خدا پر کرد و حق مادری را ادا نمود؛ رسول خدا به علی فرمود: «فاطمه بنت اسد، در حالی که بچه هایش گرسنه بود مرا سیر می کرد، در حالی که فرزندانش غبار آلود و ژولیده بود، مرا پاکیزه نگه می داشت...»(مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۴۰۷).

از این رو، ابوطالب، شایسته ای بیشترین حق و احترام بر مسلمانان است(ابن ابی الحدید،

شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۳)، و به حق، تحلیل تاریخ اسلام، با قطع نظر از حمایت ها و فداکاری های ابوطالب، نا مفهوم است: «اگر حمایت های ابوطالب در مکه و فرزندان علی (ع) در مدینه نمی بود، دین اسلام اساس و پا، نمی گرفت.»

با این همه، عده ای از تاریخ نگاران و مفسران اهل سنت، با استناد به شأن نزول آیات: ۲۶ انعام و ۱۱۳ توبه، آن راد مرد تاریخ را، مشرک قلمداد می کنند و مدعی اند که او، بدون اینکه به دین اسلام گرویده باشد در حال شرك از دنیا رفت! بر این اساس، تحقیق پیش رو، بر آن است تا ادعای مشرک بودن ابوطالب را در آیات قرآن، بررسی و نقد نماید. هر چند که آثار زیادی نسبت به فداکاری ها و حمایت ها و ایمان ابوطالب موجود است اما تحقیقی با محوریت نقد روایات شأن نزول، یافت نشد.

مستندات تکفیر ابوطالب

افسانه مشرک خواندن ابوطالب را نمی توان بدون انگیزه سیاسی و اجتماعی تحلیل کرد، و تخریب شخصیت فرزند او، علی (ع)، از اهداف مهم این کار است (زینی دحلان، آسنی المطالب، ص ۵۰؛ موسوی، الحجة علی الذاهب، ص ۴۱؛ مرتضی عاملی، الصّحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۳، ص ۲۵۷) تا از این طریق وانمود کنند که علی، همانند دیگران در دامن پدر مشرک، تربیت یافته و فاقد امتیازات ویژه است (امینی، ابوطالب مظلوم تاریخ، ص ۱۹؛ مکارم شیرازی، الأمل فی تفسیر کتاب المنزل، ج ۶، ص ۲۲۰). از این رو، تلاش شده آیاتی از قرآن کریم را در مذمت ابوطالب، اختصاص دهند:

۱- امتناع از گرویدن

نخستین آیه که بر مشرک بودن ابوطالب ادعا شده، آیه: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»: آن ها دیگران را از آن، باز می دارند، و خود نیز از آن دوری می -کنند؛ آن ها جز خود را هلاک نمی کنند، ولی نمی فهمند، است (انعا/ ۲۶).

متن آیه، هیچ اشاره ای، به ابوطالب ندارد و کسی نمی تواند این معنا را بر آیه، تحمیل نمایند. تنها دست آویز کسانی که او را در صف مشرکان قرار می دهند، شأن نزول آیه کریمه است که از

طریق «سفیان ثوری» و او از «حبيب بن ابی ثابت»، و وی از فرد مجهول (عمّن سمع)، و او، از ابن عباس شنیده، که این آیه در مذمت ابوطالب نازل شده است؛ چون ابوطالب، مردم را از آزار رساندن به رسول خدا (ص) باز می داشت ولی خودش از پیروی آن حضرت، دوری می گزید (ابن سعد، الطبقات-الكبری، ج ۱، ص ۱۰۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۲۲۹).

دیدگاه های مختلفی در شأن نزول آیه شریفه، مطرح است که به دو دیدگاه کلی، منتهی می شود:

اول: آیه شریفه درباره کفار و مشرکان نازل شده، چون آن ها مردم را از پیروی پیامبر خدا (ص) یا قرآن، باز می داشتند و خود نیز، از آن دوری می جستند.

دوم: برخی تفاسیر، به صورت غیر قطعی «قیل» و گروهی به صورت قطعی، مدعی اند که آیه، در مذمت ابوطالب (ع) نازل شده است؛ یعنی او مردم را از آزار رساندن به پیامبر خدا (ص) باز می داشت و خود نیز، از آن دوری می نمود (ابن کثیر، مختصر تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۱۵؛ خازن، تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۱۲۷؛ ابن الجوزی، زاد المسیر، ج ۳، ۱۷؛ زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۱۴؛ قرطبی، الجامع الأحکام، ج ۶، ص ۲۶۱؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۲۲۹).

بنابر اینکه آیه، درباره ابوطالب (ع)، فرو فرستاده شده باشد، ضمیر «هم» کنایه از «یک» است و بنابر آنکه در باره کفار قریش نازل شده باشد کنایه از «جماعت» است (ابن الجوزی، زاد المسیر، ج ۳، ص ۲۰). قرطبی، ابتدا آیه را عام و شامل همه کفار می داند سپس می گوید: گفته شده (قیل) که آیه در باره ابوطالب نازل شده است، و آنگاه اضافه می کند که سیره نویسان نیز، داستان «ابن الزبیری» را نقل کرده که پس از موضعگیری شدید ابوطالب در برابر قریش و دفاع از رسول خدا (ص)، آیه ۲۶ انعام نازل شد. پیامبر فرمود: ای عمو! آیه ای درباره تو نازل شد: «تو قریش را از آزار رساندن به من باز می -داری و از اینکه به من ایمان آوری امتناع می ورزی» (قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ص ۲۶۱؛ امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۸).

نقد و تحلیل مستندات شرک ابوطالب:

آنچه اشاره شد گفتار جمعی از مفسران است مبنی اینکه آیه، در مورد ابوطالب (ع)، نازل گشته و نتیجه گرفته اند که ابوطالب، مشرک از دنیا رفته است؛ ولی از جهاتی نمی شود این ادعا را پذیرفت.

۱- ناسازگاری آوایی

ادعای شرک ابوطالب با ظاهر آیه، سازگار نیست؛ زیرا ضمیر «هُم»، در تعبیر: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ»، جمع و اشاره به گروه است؛ و چنانچه شأن نزول آیه، ابوطالب (ع) بود، باید به صورت مفرد می آمد؛ همانگونه که سوره «مسد» (مسد/۱-۳) که در شأن ابولهب، عموی دیگر رسول-خدا (ص)، نازل شده، مفرد است (فضل الله، تفسیر من وحی القرآن، ج ۷، ص ۳۳۷). بنابراین، تحلیل ابن جوزی مبنی بر اینکه کلمه: «هُم» کنایه از «یک» است، خلاف قاعده و منطق است؛ سیوطی، اصل در ضمایر و مراجع آن ها را توافق میان آن دو، می داند (سیوطی، الإقتان، ج ۲، ص ۳۳۸) و شوکانی، بر عدم دخالت سبب و شأن نزول در الفاظ، تأکید می کند «وَقَدْ تَقَرَّرَ فِي الْأَصُولِ: أَنَّ الْإِعْتِبَارَ بِعُمُومِ اللَّفْظِ لَا بِخُصُوصِ السَّبَبِ» (شوکانی، فتح القدير، ج ۴، ص ۲۲۴).

۲- ناسازگاری چنیشی

توجه به آیات پیشین و پسین آیه ای مورد بحث، هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد که مقصود آیه، ابوطالب (ع) نیست بلکه مراد، کفار قریش اند و اوصافی که ذکر شده چون: «افکنده شدن پرده بر قلب هایشان» و «سنگینی گوش های شان» و «مجادله با رسول خدا (ص)» و «اساطیر خواندن قرآن»، همه در مورد مشرکان تطبیق می شود. و حتی در آیه پیشین، واژه ای «کافران»، به صراحت ذکر شده است: «يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (انعام/۲۵) و آیه پسین نیز، وضعیت آنان در روز قیامت را بیان می دارد: «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَالَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ». بنا براین، با تأمل در نحوه چینش این آیات، تردیدی باقی نخواهد ماند که آیات، نمی

تواند جز سرزنش کفار، باشد؛ چنانکه برخی، با توجه به سیاق آیات قبل و بعد، این نتیجه را می‌گیرد که مراد آیه، کافرانی هستند که نزد پیامبر می‌آمدند و مجادله می‌کردند و به کتاب خدا تهمت «اساطیر نخستین» می‌زدند، و مردم را از پیروی رسول خدا و کتاب خدا، باز می‌داشتند (امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۴).

از این رو، برخی مفسران اهل سنت، پس از نقل دو دیدگاه کلی در باره شأن نزول آیه، و ارائه مستندات روایی برای هر دو دیدگاه، به داوری می‌نشینند و شایسته ترین سخن در تأویل آیه را این می‌داند که افراد مورد بحث، مشرکانی هستند که دیگران را از پیروی پیامبر، باز می‌داشتند. و شاهد این تحلیل، این است که آیات پیشین به جماعت مشرکان متخاصم اشاره می‌کند و هیچ دلیلی وجود ندارد که روال طبیعی خطاب آیات، عوض شده باشد بلکه قبل و بعد آیه، صحت این سخن را ثابت می‌کند (طبری، جامع البیان، ج ۵، ص ۲۲۷).

فخر رازی، با دو دلیل، شأن نزول آیه را مذمت کفار می‌داند؛ یکی اینکه تمام آیات پیشین، در نکوهش مشرکان است. و دیگر آن که اگر خداوند در ذیل آیه می‌فرماید: «اینان جز خودشان را به هلاکت و نابودی نمی‌کشاند»، منظور همان کفار است؛ زیرا معقول نیست منظور این سخن: «آنانی که از رسیدن آزار و اذیت به پیامبر نهی می‌کنند...»، ابوطالب، به خاطر حمایت هایش از رسول خدا، باشد؛ زیرا چنین کار پسندیده، موجب هلاکت نمی‌شود (فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۸۹). ابن کثیر، با رد شأن نزول آیه، در باره ابوطالب، سیاق آیات را مذمت همه مشرکان، می‌داند؛ زیرا اوصافی که در آیات ذکر شده، شامل ابوطالب نمی‌شود (ابن کثیر، البدایة و النہایة، ج ۳-۴، ص ۱۳۸).

۳- ناسازگاری مفهومی

مفهوم آیه، با مشرک بودن ابوطالب (ع) و اینکه آیه در باره او نازل شده باشد، سازگار، نیست؛ زیرا واژه «نأی» از ماده «النَّأى» به معنای «دور کردن» است (فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۳۲۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴: ذیل واژه نأی)، که در این صورت معنای آیه، این خواهد شد: «آنانی که مردم را از او باز می‌داشتند و خود نیز از او، دوری می‌کردند!». ضمیر «عنه» اگر به

رسول خدا (ص) باز گردد، این معنا را می دهد که: ابوطالب از آن حضرت دوری می کرد؛ در حالی که او، هیچگاه از برادر زاده-اش دوری نکرد بلکه همواره در کنار وی بود و خود را کفیل و مدافع او، می دانست و این بیت از اشعار او در پاسخ به درخواست تسلیم محمد، به قریشیان جزء درخشان ترین کارنامه ابوطالب است:

وَاللّٰهَ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ دَفْنِیْ!

(ابن الجوزی، زادالمسیر، ج ۳، ص ۲۰).

در صورت که ضمیر «عنه» به قرآن، باز گردد، باز این نتیجه را نمی دهد که آیه شریفه ابوطالب را مذمت کرده باشد، بلکه برای آیه، سه معنا: ممانعت کفار از پیروی پیامبر، منع کفار از استماع قرآن، و منع ابوطالب از آزار رساندن به پیامبر (طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۰)، ذکر شده است که معنای دوم، از بیشترین سازگاری با آیه، برخوردار است؛ زیرا بر اساس این تحلیل، که ضمیر «عنه» به قرآن بر می گردد با سیاق آیه پیشین نیز تناسب پیدا کرده و در یک سیاق قرار می گیرد (طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۸۰). شاهد این تحلیل این است که آیه قبلی، خاطر نشان کرد که کافران، قرآن را «اساطیر الاولین» می خواندند، و در این آیه، روش برخورد آن ها را با قرآن تشریح می کند که دیگران را از پیروی قرآن و استماع آن، بر حذر می دارند. که در این صورت آیه شریفه، هیچ ارتباطی به ابوطالب (ع) نخواهد داشت.

۴- چالش های سندی روایات شأن نزول

دیدگاه مشرک بودن ابوطالب، بر خواسته از روایت شأن نزول آیه، است. (۳) این روایت، گذشته از عدم اتصال

به رسول خدا (ص)، یا ائمه (ع)، از نظر سندی، فاقد اعتبار است؛ زیرا اولاً، سند، مرسل است؛ یعنی میان «ابن عباس» و «حبيب بن ابی ثابت» شخص مجهول قرار دارد و در متن روایت تحت عنوان: «عَمَّنْ سَمِعَ»، آمده است. ثانیاً، بر فرض اینکه شخص واسطه میان «حبيب» و «ابن عباس»، مورد اعتماد باشد، خود «حبيب» در میان رجال شناسان اهل سنت، مذمت شده است؛ این حجر عسقلانی، او را از نگاه ابن حبان، مدلس و فریبکار می خواند و عقيلي، قَطَان و أَجْرِي،

وي را بدنام و غير قابل اعتماد در روايت، معرفى مي کنند (ابن حجر العسقلاني، تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۱۵۶)، در كتاب «الضعفاء الكبير»، که در آن راويان ضعيف را به بررسى و تحليل مى گيرد، اين شخص را جزء ضعفا مي شمارد (عقيلي، الضعفاء الكبير، ج ۱، ص ۲۶۳، ش: ۳۲۲).

گذشته از آن، بر اساس كتاب «الطبقات الكبرى»، همين روايت را حبيب بن ابى ثابت بدون واسطه از ابن عباس نقل مى کند، در حالي که در كتاب هاى تفسيرى و تاريخى حبيب با واسطه از ابن عباس، نقل کرده است (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۲۳). با اين حال، چگونه معقول است که بر پايه گزارش شخصى، که يك روايت را هم يا واسطه و هم بدون واسطه، نقل مى کند، داوري کرد.

بر همين اساس، برخى از سيره نويسان اهل سنت، به رغم اعتقاد به عدم ايمان ابوطالب، روايت را نا کار آمد مي خواند و معتقد است بر اساس روايات ديگر از ابن عباس، آيه، در مذمت مشرکان است، نه ابوطالب و اين معنا از قتاده، مجاهد و ضحاک نيز، نقل شده است؛ از اين رو، ابوطالب مصداق اين آيه، نخواهد بود بلکه او، همواره از رسول خدا (ص) و اصحابش با رفتار و گفتار، مال و جان، حمايت کرد (ابن كثير، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۱۳۰).

۲- ممنوعيت استغفار

دومين آيه مورد استناد مشرک خواندن ابوطالب، آيه استغفار است: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: برای پیامبر و مؤمنان، شايسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کند، هر چند از نزديکان باشند (آن هم) پس از آنکه بر آن ها روشن شد که اين گروه، اهل دوزخند (توبه/۱۱۳).

در منابع تفسيرى و تاريخى اهل سنت در باره شأن نزول اين آيه، بحث هاى مفصلي صورت گرفته و صفحاتى

زيادى از كتاب ها را به خود اختصاص داده است (اميني، الغدير، ج ۸، ص ۲۷) و در اين تحقيق، تنها به نقل هاى از صحيح بخارى و مسلم، بسنده مي شود:

سعید بن مسیب از پدرش نقل می کند که وقتی مرگ ابوطالب فرا رسید، رسول خدا (ص) نزد او آمد و ابوجهل و عبدالله بن امیه را نزد او دید، پیامبر به ابوطالب فرمود: ای عمو! بگو «لا إله إلا الله»؛ که کلامی است که به وسیله آن نزد خدا برای تو حجت بیاورم. ابوجهل و عبدالله به ابوطالب گفتند: آیا از آیین عبدالمطلب روی بر می گردانی؟ هم رسول خدا (ص) و هم آن ها حرف های خود را تکرار کردند تا اینکه ابوطالب سخن آخرش گفت: «بر آیین عبدالمطلب است. و از گفتن: «لا إله إلا الله» امتناع ورزید.»

رسول خدا فرمود: «به خدا سوگند تا آن زمانی که از استغفار برای تو منع نشده باشم، استغفار می -کنم، آنگاه این آیه را نازل شد: «وَمَا كَانَ...». چنانکه آیه: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (قصص/۵۶)، در شأن او، نازل شد (بخاری، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۲، ح ۴۷۷۲؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۴۱ و ۴۲). وجود چنین روایتی در صحیح بخاری و صحیح مسلم، همه نویسندگان اهل سنت، با داشتن حسن یت نسبت به آن دو، بدون تأمل نتیجه گرفته اند که ابوطالب (ع) در حال شرك از دنیا رفته است!؛ از این رو، در منابع تفسیری با بیان های مختلف، در کافر بودن ابوطالب، تردیدی نکرده اند.

بررسی و نقد منع استغفار

استدلال به این آیه شریفه، نسبت به تکفیر ابوطالب (ع) از چند جهت بی اساس است و نمی توان آن را دلیل بر مشرك بودن او دانست؛ زیرا روایتی را که بخاری و مسلم نقل کرده اند و اکثر مفسران اهل سنت ذیل آیه، گنجانده اند ناقل آن، یا «سعید بن مسیب»، از پدرش است یا «ابوهریره» (مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۴۲). و شایسته است که اسناد این روایت در هر دو کتاب صحیح بخاری و مسلم، مورد بررسی قرار گیرد تا تکلیف کتاب های که به این دو منبع اصلی استناد کرده -اند، آشکار شود.

۱- انحراف و ضعف راویان بخاری

افرادی که سلسله اسناد روایت بخاری قرار دارد، برخی ضعیف و برخی نسبت به علی (ع)

انحراف دارند:

۱-۱. ابو الیمان از شعیب

اولین کسی را که بخاری در سندش آورده، «ابوالیمان»، از شعیب است؛ او «حکم بن نافع البهرانی الحمصی» است که در طبقه ششم یا هفتم رواة اهل سنت قرار می گیرد (مزّی، تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۱۴۸) و در کنار تمجیدها، نقص های هم بر ابوالیمان گرفته شده است که نمی شود حتی بر مبنای اهل سنت او را فرد قابل اعتماد دانست؛ ابن عوف، گفته: «ابوالیمان از شعیب جز روایت پسر مکندر را ننشیده است» (بکچری، إكمال تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۱۲۰). ابوالفتح الموصلی، معتقد است، ابوالیمان از خود شعیب حدیث ننشیده مگر به صورت تحویل (همان؛ ابن حجر العسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۸۱). ابی زُرعه، گفته: «لم یسمع ابوالیمان من شعیب إلاّ حدیثاً واحداً والباقي اجازة» (ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۸۳) ابوحاتم، حدیث ابوالیمان را قابل، استناد نمی داند هر چند مکتوب می شود (مزّی، تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۱۵۷).

۱-۲. شعیب بن ابی حمزه

این فرد در منابع رجالی نام برده نشده است؛ ذهبی در میزان الاعتدال و مزّی در تهذیب الکمال خود، از چنین شخصی که از او، ابوالیمان روایت نقل کرده باشد، نام نمی برند. ابن حجر عسقلانی، ۲۳ نفر به اسم شعیب، نام می برد و با آوردن اوصافی چون: «لیس بمعروف» «خبره مُنکَرٌ» «لا أعرفه» «مجهولٌ» «ضعیفٌ» «منکرُ الحدیث»، «لم یصح»، «جهمیٌّ» «تکلم فی مذهبه» «ذکره ابن حبان فی الضعفاء» «متروکٌ» «اخباری متروکٌ» (ابن حجر العسقلانی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۷۳-۱۷۷)، برای هر کدام، همه را فاقد اعتبار می سازد.

۱-۳. زُهری

زهری، نسبت به علی بن ابی طالب (ع)، کینه داشته است؛ ابن ابی الحدید او را یکی از منحرفان، معرفی می کند: «كان الزُّهري من المُنحرفين عنه (ع)». وقتی او، و عروة بن زبیر (که او

هم بغض به علي داشت)، از علي (ع) مذمت می کردند، علي بن الحسين (ع)، سخنان آنان را شنید با آن ها برخورد کرد و به زهري فرمود: «اما تو، ای زهري! اگر در مکه می بودی کبر و انحراف پدرت را به تو نشان می - دادم!» (ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲). وي، نه تنها حدیث شأن نزول آیه استفار را نقل می کند که گزارش دروغ خواستگاري علي، از دختر ابوجهل در زمان حیات پیامبر (ص)، و دنبال آن، خشم پیامبر، از علي نیز، از آن اوست (مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳؛ ابن ماجه، سنن ابن - ماجه، ج ۱، ص ۶۴۴، ح ۱۹۹۹). بنابراین، گذشته از اینکه منابع رجالي چون: لسان المیزان و میزان الاعتدال، از زهري نام نمی برد، نسبت به اهل بیت (ع) مبغض و ناصبي است: «وأنه مشهورٌ بالانحرافِ عن أهل البيت (ع) وعداوتهم و المناصبَة لهم، فلا تُقبَل روايته» (ابن ابی الحديد، پیشین، ج ۴، ص ۶۵).

۴-۱. انحراف سعید بن مسیب بن حزن

این شخص، که گزارشگر وفات ابوطالب و ایمان نیاوردند وي است، همانند زهري، خصومت سر سخنانه با علي داشته است (امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۸؛ موسوي، الحجة علي الذاهب، ص ۱۷۴)؛ چنانکه ابن ابی الحديد، او را منحرف معرفي نموده و از برخورد عمر بن علي با او، و منافق خواندن وي خبر می دهد: «وكان سعيد بن مسيب منحرفاً عنه (ع)، وجبّه عُمر بن علي (ع) في وجهه بكلام شديد» (ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۱) و حتي وي بر جنازه ای امام سجاد (ع)، نماز نگذاشت و گفت: دو رکعت نماز را خوشتر می دارم تا بر این مرد صالح! (امینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۸) و وي کسی بود که نه تنها خواندن نماز پشت سر حجاج (جلاد معروف) را جایز شمرد که گفت حاضر است بر فاسد تر از او، اقتدا کند! (ابن حزم، المحلّي، ج ۴، ص ۲۱۴). و این در حالی است که رسول خدا، معیار نفاق و ایمان افراد را حُبّ و بُغض علي، معرفي نمود: «لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق» (ابن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۲۲۹۲، ح ۲۷۰۴۰؛ متقي هندی، كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲، ح ۳۳۰۲۳-۳۳۰۳۰).

پدر سعید، يعني مسیب بن حزن نیز، روایاتش منقطع و غیر قابل اعتماد است؛ او که آدم بد اخلاقي بوده (موسوي «الحجة علي الذاهب، ص ۱۴۷)، در سال فتح مکه همراه پدرش اسلام

آورد و بعید است یک تازه مسلمان، در مجلسی که ابوطالب از دنیا رفته، حضور داشته باشد، و نقل های او بدان جهت که هم از او مدح شده و هم مورد مذمت قرار گرفته، راه چاره، توقف است (خوئی، معجم الرجال، ج ۸، ص ۱۳۲-۱۳۹).

تأملی در روایت مسلم

مضمون روایت بخاری توسط «مسلم»، نیز از سعید بن مسیب، گزارش شده منتها با واسطه های دیگر: «حَدَّثَنِي، حرملة بن يحيى التجيبي، أخبرنا عبدالله بن وهب، قال: أخبرني يونس بن شهاب، قال: أخبرني سعيد.. (صحيح مسلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۴۱ و ۴۲)، که اسناد این نقل نیز، به خاطر ضعف راویان، فاقد اعتبار است:

۱- ضعف حرملة بن يحيى؛ این فرد، نخستین کسی است که مسلم با استناد به او، روایت شأن نزول آیه استغفار را نقل می کند؛ ذهبی، نقل او را از نظر ابوحاتم، فاقد معیارهای احتجاج و از نگاه ابن عدی، ضعیف معرفی می کند (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۷۳). رازی می گوید: «يُكَتَبُ حَدِيثُهُ وَلَا يُحْتَجَّ بِهِ» (رازی، الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۳۸۳).

۲- مجهول بودن عبدالله بن وهب؛ این شخص مجهول و فاقد کارنامه ای قابل دفاع است؛ ابن حجر، چهار نفر را به این نام، اسم می برد و هر چهار نفر را، با اوصافی چون: «دجال» «يضع-الحديث» «من رؤس الخوارج»، «زايع مبتدع»، و «مجهول»، بی اعتبار می کند (ابن حجر العسقلاني، لسان الميزان، ج ۳، ص ۲۳۱؛ أزهری، بلوغ المآرب، ص ۱۵۷).

۳- مشترك بودن یونس؛ میان کذاب و بدنام و مجهول و منکر حدیث، مشترك است؛ ابن حجر، ۲۲ نفر را به این اسم، نام می برد، و همه را: «متهم»، «لا يعرف من هو»، «لا يدري من هو»، «مجهول»، «منكر الحديث»، «ليس بقوى»، «لا أرفه»، «لا تحل رواية عنه»، معرفی نموده و غیر قابل اعتماد می داند (ابن حجر العسقلاني، لسان الميزان، ج ۵، ص ۴۲۷). چنانکه ذهبی سی نفر را با همین نام، کاذب، غیر قابل اعتماد و مجهول، توصیف می کند (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۷۷-۴۸۵).

۴- مبهم بودن ابن شهاب؛ از این شخص در کتاب های رجالی نامی برده نشده است،

طبیعی است که نقل روایت از فردی که هویتش نامعلوم است مقبول نخواهد بود (موسوی، الحجة علي الذهاب، ص ۱۴۸). راوی اصلي، سعید بن مسیب از پدرش، که در بخش اسناد بخاری، مورد بررسی قرار گرفت و سر انجام، این نتیجه را به دست می دهد که ضعف و نا مشخص بودن برخی از راویان از يك سو و انحراف و عداوت برخی دیگر نسبت به علی (ع) از سوی دیگر، سبب می شود که هیچ محقق با انصافی نتواند مضمون این روایت را بر خود بقبولاند و بر اساس آن داوری نماید.

۲- عدم مطابقت منقول و واقع

دومین چالش استنادات، تکفیر ابوطالب این است که مضمون روایت سعید بن مسیب، با آنچه در خارج اتفاق افتاده، سازگار نیست؛ زیرا مضمون گزارش شأن نزول آیات ۱۱۳ توبه و ۵۶ قصص را همزمان یا دنبال هم می داند در حالی که واقع، غیر از آن است؛ چون سوره توبه، به اتفاق مفسران (سیوطی، الإتقان، ج ۱، ص ۲۳)، در مدینه نازل شده و سوره قصص، در مکه؛ و به گفته خود بخاری آخرین سوره نازل شده بر رسول خدا، سوره براءت است: «آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ بِرَاءَةً» (بخاری، صحيح البخاري، ج ۶، ص ۵۰، ح ۴۶۵).

گذشته از آن، بخاری گزارش مورد نظر را در پنج جا از کتابش نقل می کند؛ در دو مورد، از همزمانی هر دو آیه، سخن می گوید (همان، ج ۵، ص ۵۲، ح ۳۸۸۴؛ ج ۶، ص ۱۱۲، ح ۴۷۷۲) در دوجا، آیه ۱۱۳ توبه را بدون آیه ۵۶ قصص، می آورد (همان، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۳۶۰؛ ج ۶، ص ۶۹، ح ۴۶۷۵) و بار دیگر، بدون اینکه نامی از آیه ای ببرد و به حضور ابوجهل اشاره کند، داستان وفات ابوطالب را ذکر می کند (همان، ج ۸، ص ۱۳۹، ح ۶۶۸۱) (۴). با این وجود، چگونه همزمانی نزول آیه از سوره مدنی (توبه) با آیه از سوره مکی (قصص)، معقول است!

چنانچه آیه «استغفار»، بدون آیه ۵۶ قصص، فرو فرستاده شده باشد، ناسازگاری صریح میان روایت شأن نزول و واقع، به چشم می خورد؛ زیرا آیه استغفار که در سوره توبه قرار دارد، آخرین سوره است که کامل و یک جا (بخاری، صحيح البخاري، ج ۵، ص ۱۶۷، ح ۴۳۶۴)، در مدینه پس از فتح مکه در سال هشتم هجری نازل شده است در حالی که ابوطالب سه سال

قبل از هجرت، در مکه، بدورد حیات گفته و فاصله ای میان وفات او و نازل شدن این سوره، به ده سال می‌رسد (موسوی، الحجة علي الذهاب، ص ۲۶۹)، با این حال، چگونه «ابوطالبی» که سال‌ها قبل، از دنیا رفته، مورد شأن آیه نازل شده در مدینه باشد؟! بنابر این، ضعف اسناد گزارش شأن نزول آیه از یک سو، و تضاد مضمون گزارش با آنچه در واقع اتفاق افتاده، از دیگر سو، ادعای کفر ابوطالب (ع)، دروغی بیش نخواهد بود. به همین جهت، گروهی از مفسران اهل سنت شأن نزول آیه در مورد ابوطالب را بعید می‌دانند: «و هذا بعيدٌ، لأنَّ السُّورَةَ من آخرَ ما نزلَ من القرآن، و مات أبو طالب في عنوان الإسلام و النبيُّ (ع) بمكة» (قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۲۲۳؛ ثعلبی، الكشف والبيان، ج ۵، ص ۹۹) بلکه چندین شأن نزول برای آیه، ذکر شده (ابن عربی، أحكام القرآن، ج ۲، ص ۱۰۲۱، ابن الجوزي، زادالمسير، ج ۲، ص ۳۰۴) که بسیاری آن را در باره مسلمانانی می‌دانند که برای پدرانی خویش استغفار می‌کردند که در جاهلیت از دنیا رفته بودند، و آیه، آنان را از این کار نهی کرد (سید قطب، في ظلال، ج ۳، ص ۱۷۲۱؛ سبزواری نجفی، الجدید فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۸۶؛ حائری تهرانی، مقتضیات الدرر، ج ۵، ص ۱۹۴؛ جرجانی، جلاء الأذهان، ج ۴، ص ۱۳۴).

۳- تضاد آشکار با قرآن

بر فرض صحت گفته سعید بن مسیب، مضمون گزارش وی مبنی بر اینکه پیامبر فرمود: «وَاللَّهِ لَا تُسْتَغْفَرُ لَكَ مَا لَمْ أَتْهُ عَنْكَ»، با صریح خیلی از آیات قرآن مخالف است؛ زیرا آیه استغفار (۱۱۳ توبه) مدنی است، و در طول ده سال، پیامبر (ص)، برای ابوطالب استغفار می‌کرده است! در حالی که رسول خدا (ص)، و مؤمنان، پیش از نزول سوره توبه در سوره مجادله (سیوطی، الإتيان، ج ۱، ص ۴۲؛ موسوی، الحجة علي الذهاب، ص ۲۷۰)، از دوستی با کفار، که «استغفار»، بارزترین مصادیق محبت است، ممنوع شده بودند: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌بایی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان‌شان باشند...» (مجادله/۲۲)؛ آیا رسول خدا بر خلاف این آیه عمل می‌کرده است؟! رسولی که قرآن او را: «محمد (ص)، فرستاده خدا است و آنانکه با او هستند در برابر کفار

سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند...» (فتح/۲۹)، معرفی می کند.

۴- عبدالمطلب و اعتقاد به وحدانیت خدا

بر اساس روایت بخاری، ابوطالب(ع)، که در آخرین لحظات مرگش گفت: «بر دین عبدالمطلب است!»، نه تنها شاهد بر مشرک بودن وی نیست که دلیل محکمی است بر موحد بودن او؛ زیرا عبدالمطلب، طبق شواهدی زیادی بر وحدانیت خدا و به شریعت الهی اعتقاد داشت و به مبدأ و معاد و رسالت، مؤمن، بوده است:

۴-۱. اعتقاد به مبدأ و معاد

عبدالمطلب، گذشته از اینکه بنیانگذار سنت های نیکویی چون: حرمت همسران پدر بر فرزندان، پرداخت خمس گنج، وقف چاه زمزم به حاجیان، تعیین صد شتر به عنوان دیه قتل، و تعیین تعداد طواف خانه خدا به هفت شوط، که همه به امضای آیین اسلام رسید(ابن بابویه، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۴، ص ۳۶۶؛ نقدي، مواهب الواهب، ص ۴۸)، یکی از موحدان زمان خویش به شمار می رود؛ نوری از صلب ابراهیم به اسماعیل(ع) منتقل شد و از اسماعیل، به نسل او، تا رسید به عبدالمطلب (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۸۶). او، شخصیت توحیدی و سیدالوادی بود، و برای او فیل بزرگ سجده کرد و قصه ای اصحاب فیل از آن اوست و به برکت همین نور بود که خداوند شرّ ابرهه را از خانه اش دفع کرد(ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۲-۷۳؛ سهیلی، الروض الأنف، ج ۱، ص ۴۳۰). و او در وصیت هایش می گفت: «أَنَّهُ لَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا ظُلُومٌ يَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَعْبِيهِ عَقُوبَةٌ» و همو گفت: «وَاللَّهِ أَنْ وَرَاءَ هَذِهِ الدَّارِ دَاراً يَجْزَى فِيهَا الْمُحْسَنُ بِأَحْسَنِهِ وَ مُعَاقَبٌ فِيهَا الْمُسِيءُ بِأَسَئَتِهِ» (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۸۶). او همواره می گفت:

يَا رَبِّ! أَنْتَ الْمَلِكُ الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ رَبِّي الْمُبْدِئُ وَالْمُعِيدُ (همان).

هرچند که مشرکان قریش، اعتقاد داشتند که آفریدگار جهان و انسان، خداوند است ولی او را «رَبِّ» و پروردگار نمی دانستند و معتقد بودند پروردگارشان بت های ریز و درشتی است که خیرات و مضرات از ناحیه آن ها به مردم می رسد، و به جای خداوند آنان را می

پرستیدند (طباطبایی، المیزان، ج ۱۲، ص ۸۱). اما در شعر یاد شده عبدالمطلب، عکس اعتقاد جاهلیت، همه چیز را از آن خداوند دانسته و به وحدانیت کامل پروردگارش اعتراف می کند.

چنانکه «اصبغ بن نباته» از علی (ع) نقل می کند که فرمود: «به خدا سوگند! پدرم ابوطالب، و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف هرگز بت نپرستیدند، و در جواب کسی که پرسید: آنان چه چیز می پرستیدند؟ فرمود: آن ها با تمسک به دین ابراهیم (ع) به سوی خانه خدا نماز می گذاردند!» «کانو یصلون الی البیت علی دین ابراهیم، متمسکین به» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۸۱)، بلکه عبدالمطلب از علما و حکمای قریش، مستجاب الدعوه، حرام کننده شراب، نخستین کسی بود که از بت ها دوری گزید و به غار «حراء» شبهای چندی را به عبادت خدا، می پرداخت؛ هنگام ورود ماه رمضان مساکین را اطعام می کرد و به کوه حراء پناه می برد، و انگیزه اش از رفتن به حراء، این بود که از مردم دور باشد تا در مورد جلال و عظمت خدا بیندیشد: «وَ كَانَ صَعُوْدُهُ لِلتَّخَلُّی عَنِ النَّاسِ تَفَكُّرٌ فِی جَلَالِ اللّٰهِ وَ عَظَمَتِهِ» (زینی، دحلان، أسنی المطالب، ص ۵۸). اینکه ابوطالب در هنگام مرگ گفت: «هُوَ عَلٰی مِلَّةِ عَبْدِالمُطَّلِبِ» به وضوح می فهماند که او بر دین توحید و مکارم اخلاق بوده است، بلکه اگر از ابوطالب هیچ کلامی جز همین کلام صادر نمی شد، بر موحد بودن او کافی بود (همان، ص ۷۹). چنانکه پیامبر (ص) فرمود: «يَا عَلِيُّ! اِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ لَا يَسْتَقْسِمُ بِالْاَزْلَامِ وَلَا يَعْبُدُ الْاَصْنَامَ وَلَا يَأْكُلُ مَا ذُبِحَ عَلٰی النُّصْبِ وَيَقُوْلُ اَنَا عَلٰی دِيْنِ اَبِيْ اِبْرَاهِيْمَ» (ابن بابویه، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيْه، ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۵۷۶۲).

۲-۴. تجلّی اعتقاد توحیدی عبدالمطلب در سال خشکسالی

خشک سالّی متوالی مردم مکه را سخت آزار می داد و زندگی صحرا نشینی آنان را تهدید می کرد؛ قریش، از آنجا که از يك سو، شخصیت معنوی و الهی عبدالمطلب را بخوبی می شناختند و از دیگر سو، او در میان قریش از جایگاه ویژه اجتماعی برخوردار بود، به او، پناه آوردند و از تشنگی خود و حیوانات خویش به بزرگ مکه شکایت کردند. عبدالمطلب وقتی در ماندگی آنان را دید، محمد را در حالی که چندسالی بیش نداشت واسطه قرار داد و گفت: «پروردگارا! ای بر

طرف کننده گرفتاری ها و غصّه ها! ای که تو دانای غیر تعلیم یافته و مسئول بی نقص هستی! این ها بندگان و کنیزان، و عذر آوردگان حرم کبرائی توست، اینها از قحط سالی که زندگی را بر آنان تنگ و حیوانات شان به نابودی کشانده است، نزد تو شکایت آورده اند. پروردگار! شکایت ما را بشنو و باران رحمت و طراوت زا و حیات بخش را بباران...!» لحظاتی نگذشت که باران فراوانی بارید و مردم سیراب شدند (همان؛ ابن-سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۱؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۱۶).

شهرستانی، یکی از شواهد موحد بودن عبدالمطلب را این می داند که او، کمال شناخت را به محمد (ص) داشت و با شکایت اهل مکه، محمد (ص) را که کودک بود روی دست گرفته رو به کعبه نمود و سه بار گفت: «خدایا بحق این بچه! باران را بر ما بباران!» ساعتی نگذشت که ابرها جمع شد و باران فراوانی بارید به گونه ای که ترس تخریب مسجد الحرام را ایجاد کرد! (شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۸۸).

بنا بر آنچه از گفتار شهرستانی و دیگران به دست می آید این است که: قطعاً عبدالمطلب موحد بوده و اعتقاد به مبدء و معاد داشته است. هر چند که شواهدی ایمان قبل از موعد به رسالت محمد (ص) را نیز، غیر ممکن نمی داند گرچه در هنگام رحلت او، رسالت محمد (ص)، از سوی خداوند به امضا نرسیده بود اما در عین حال از طریق بشارت های کتاب های آسمانی دیگر، اعتقاد به رسالت محمد (ص) داشته است.

با این وجود، گفته ابوطالب (ع) که: «به دین عبدالمطلب است»، نه تنها شاهد بر کفر او نمی شود که دلیل روشنی بر موحد بودن اوست. و اگر در گزارشی جمله: «از گفتن کلمه توحید امتناع ورزید»، از گفته های ناقل است نه اینکه خود ابوطالب (ع)، آن را به زبان آورده باشد. بخاری، از میان پنج مورد، در سه موردش جمله: «أَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را نمی آورد (بخاری، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۵۲، ح ۳۸۸۴؛ ج ۶، ص ۶۹، ح ۴۶۷۵؛ ج ۸، ص ۱۳۹، ح ۶۶۸۱). چنانکه ابن سعد، همین روایت سعید بن مسیب را بدون جمله، «أَبَى أَنْ يَقُولَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، نقل می کند (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۰). و با توجه به اینکه ابن سعد (م ۲۳۰ ق)، پیشینه دار تر از بخاری (م ۲۵۶ ق)، است، جمله: «از گفتن کلمه توحید ابا ورزید»، دیده نمی شود. هم

چنین بیهقی در نقلی، همین روایت را بدون جمله «فأبى أن يقول: لا إله إلا الله»، می آورد (بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۴۳)، که در مجموع دسیسه بودن قصه تکفیر ابوطالب را تقویت می کند.

۳-۴: خدا باوری عبدالمطلب در تعامل با محمد(ص)

محمد(ص)، در پیشگاه عبدالمطلب، از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. و او نه تنها به محمد، به عنوان يك پسر بچه ای معمولی نگاه نمی کرد که همواره او را گرامی می داشت و حتی بسان دیگر بزرگان و بستگان، با او برخورد نمی کرد؛ زیرا عبدالمطلب با اطلاعات و دانشی که از کتاب های آسمانی ادیان ابراهیمی داشت، پیشاپیش می دانست که محمد(ص)، آینده ای درخشانی در انتظارش است: «وَكَانَ ابُوطَالِبٍ وَابْنُهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ مِنْ أَعْرَفِ الْعُلَمَاءِ وَأَعْلَمُهُمْ بِشَأْنِ النَّبِيِّ» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۸۱؛ طبسی، منية الزاغب، ص ۱۵).

عبدالمطلب هنگام تولد محمد، وقتی دید ختنه شده قدم به دنیا گذاشته است، سخت تعجب کرد و گفت: «شأن و کرامت بزرگی در انتظار فرزندم است!»، چنانکه خود فرمود: «مِنْ كَرَامَتِي عَلَى -اللَّهِ أَنِّي وُلِدْتُ مَخْتُونًا وَلَمْ يَرَ سَوْتِي أَحَدٌ» (ابن کثیر، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۰۹). شیخ ابطح از ولادت پیامبر خدا بی نهایت خوشحال شد و به شکرانه ای آن، قنداقه او را گرفت و داخل خانه خدا رفت و در قالب اشعار، که آن روزگار برنده ترین وسیله اظهار اعتقادات بود، از پروردگارش اینگونه سپاس گفت:

سپاس خدائی را که این بچه ای پاکیزه و آرام بخش را برای ما بخشیدی، و او را در گهواره بر سایر نوزادان آغایی و بزرگی دادی، او را در پناه این خانه که دارای ارکان است، قرار می دهم... و او را از شرّ صاحبان کید و پستی و انسان های حسود و دشمن، در پناه عنایت تو، واگذار می نمایم، ای خدایی که نام او را در قرآن و کتاب های آسمانی دیگر «احمد» برگزیدی! (همان، ج ۱، ص ۲۰۸؛

صالحی شامی، سبل الهدی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۱، ص ۱۱۲).

عبدالمطلب جهت گرامی داشت تولد محمد(ص) قریش را دعوت کرد و مفصل ولیمه داد به گونه ای که برای قریشیان سؤال برانگیز شد که: برای این نوزادی که این قدر بزرگ می داری چه

نامی برگزیدی؟ عبدالمطلب گفت: محمد! گفتند چرا از نامهای خانواده خود اعراض نمودی؟ در جواب گفت: «أُرِدْتُ أَنْ يَحْمَدَهُ اللَّهُ فِي السَّمَاءِ وَخَلَقَهُ فِي الْأَرْضِ» (ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۱۰؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۶۶). و بارها از مقام و جایگاه درخشان، محمد (ص) سخنی به میان می آورد؛ روزی ابوطالب را مخاطب قرار داد که: ای ابوطالب! بر این کودک، شأنی بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و یگانه است، اگر ایام او را درک کردی بدان که من، از همه ای مردم به امر او، بیناتر و آگاه تر بوده ام، اگر توانستی، از او پیروی کن و او را با زبان، دست و ثروت یاری نما که به خدا سوگند او به زودی بر شما آقایی یابد که هیچ يك از اولاد پدرانم نداشتند! (ابن بابویه، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۹-۴۱).

بنابراین، گذشته از اینکه پیامبر، خود فرمود: «ثُمَّ تَقَلْنَا مِنْ صُلْبٍ إِلَى صُلْبٍ فِي أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ وَأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» (طوسی، الأُمالي، ص ۱۸۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ج ۱، ص ۲۵۶)، با توجه به آنچه اشاره شد، هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد که عبدالمطلب نه تنها از موحدان و خدا باوران روزگار خویش بوده است که حجت خدا نیز بوده است (مجلسی، همان)، سر انجام اینکه ابوطالب گفته باشد: «بر دین عبدالمطلب است!»، یعنی از توحیدیان است!

گذشته از همه آنچه در نقد و تحلیل روایات شأن نزول آیه شریفه ۱۱۳ توبه گفته شد، این سؤال ذهن هر پرسشگری را به خود جلب می کند که: پیامبر (ص)، در مدت طولانی که با ابوطالب حشر و نشر، داشت، شبانه روز با او بود و با او زندگی می کرد و در صحنه های مختلف از حمایت های او بهره مند می شد، چرا در این مدت، با عمویش در مورد ایمان او صحبت نکرد؟ و چرا در آخرین لحظات عمر او، که هر محتضری گرفتار فشارهای جان کندن خود است، این قضیه را با او در میان گذاشت؟! طبیعی است که این داستان از دو حال خارج نیست؛ یا پیامبر اسلام قبل از مرگ عمویش او را به اسلام فرا نخوانده است که در این صورت حضرت به وظیفه «ابلاغ» خود (نعوذ بالله) عمل نکرده است! و این معنا با آیات الهی که پیامبر خدا را به خاطر اندوه و غصه های ناشی از تسلیم نشدن مردم، تسلیت می دهد (انعام/ ۳۳ و ۴۱؛ آل

عمران/۲۰ و ۱۷۶؛ لقمان/۲۳؛ یس/۷۶)، سازگاری ندارد.

یا اینکه پیامبر (ص) پیش از مرگ او، با عمویش سخن گفته ولی از آن، اثر و فائده ای به دست نیاورده باشد، که در این صورت طرح قضیه پذیرش اسلام، در حساس ترین شرایط، نه برای رسول-خدا و نه برای ابوطالب، سودی به ارمغان نمی آورد؛ زیرا در این صورت، گردن نهادن وی از روی لجاجت و عناد بوده و بازگشت در این شرایط را خداوند، از گنه کاران مسلمان نمی پذیرد تا چه رسد از بزرگترین گناه، یعنی شرك به خدا!! بلکه معقولانه نیست که ابوطالب به رغم دوست داشتن پیامبر، دلسوزی های فرزند برادرش را ناشنیده بگیرد و درخواست ابوجهل و عبدالله بن امیه را بشنود! (فضل الله، تفسیر من وحي القرآن، ج ۱۰، ص ۲۲۱).

نتیجه گیری:

شان نزول آیات ۲۶ انعام، کفار قریش است که مردم را از گرایش به دین اسلام، باز می داشتند و خود نیز، از ایمان به دین پیامبر (ص)، پرهیز می کردند. و شان نزول آیه ۱۱۳ توبه، منع مسلمانانی است که برای پدران شان که در جاهلیت از دنیا رفته بودند، استغفار می کردند. اما بسیاری از راویان، مورخان و مفسران، بر اساس روایات و گزارش های شان نزول آیات، مدعی اند که آیات یاد شده در مذمت ابوطالب (ع)، فرو فرستاده شد، و او، به رغم اصرار پیامبر، از گفتن کلمه توحید، خود داری کرد و سر انجام در حالی که مشرک بود، از دنیا رخت بر بست. ولی روایات شان نزول، گذشته از اینکه فاقد اسناد قابل اعتماد است، با سیاق آیات دیگر، و واقعیت های موجود آن روز سازگاری نیست، و آنچه مورخان و مفسران اهل سنت، بر آن تأکید می کنند، جمله: «عَلَى مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، است که از ابوطالب نقل شده است و این، در حالی است که عبدالمطلب از موحدان با نام روزگار خود بود و هرگز بر شرک و بت پرستی آلوده نشد و جمله مورد نظر، چنانچه آخرین گفته ابوطالب باشد، بدان جهت که عبدالمطلب، از موحدان زمان خویش بود، هیچ تردیدی را در موحد بودن او، باقی نمی گذارد. و عکس العمل پیامبر، با جنازه ابوطالب، گواه محکمی است بر موحد بودن او: «يَا عَمَّ! رَبَّيْتَ صَغِيرًا، وَكَفَلْتَ يَتِيمًا، وَنَصَرْتَ كَبِيرًا، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا! فَمَسَى بَيْنَ يَدَي سَرِيرِهِ وَجَعَلَ يُعْرَضُهُ وَيَقُولُ: وَصَلَّتْكَ رَحِمٌ، وَ جَزَيْتَ خَيْرًا!» (يعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۳۵؛ بيهقي، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۳۴۹؛ ابن الجوزي، تذكرة الخواص، ص ۱۹).

پانویس

- (۱) اگرچه «مناف» اسم یکی از بت‌ها است ولی در اصل از «مان نوف» به معنای بزرگی و یکی از صفات خداوند است، عبد مناف یعنی عبد خدای بزرگ.
- (۲) چون فرزند ارشد او «ابوطالب» نام داشته «ابوطالب» گفته می‌شود، از طالب نسلی باقی نمانده است، او در جنگ بدر، از سوی قریش به اجبار آورده شد ولی پس از جنگ اطلاعی از او در دست نیامد، نه در میان کشته شدگان بود و نه در میان اسرا و نه در مکه بارگشت.
- (۳) حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۲۲۹: أخبرنا أبو العباس المحبوبي، ثنا أحمد بن سيار، ثنا محمد بن كثير، ثنا سفيان عن حبيب بن أبي ثابت عن سمع ابن عباس يقول: في قول الله «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ»، قال: نزلت في أبي طالب؛ كان ينهي المشركين أن يؤذوه وينأى عنه.
- (۴) عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، فَقَالَ: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ».

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، بیروت دار احیاء العربی چاپ دوم، ١٣٨٥ق.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، تذکرة الخواص، بیروت، مؤسسة البیت (ع)، ١٤١٠ق.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمه، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ١٤١٢ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ١٤١٣ق.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، الإصابة فی تمییز الصحابه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی، لسان المیزان، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- ابن حنبل، أحمد، مسند، بیروت، مکتب الاسلامی - دارصادر، ١٣٨٩ق.
- ابن سعد، محمد بن سعد الزهری، الطبقات الکبیر، قاهره، مکتبة الخانجی، چاپ اول، ١٤٢١ق.
- ابن العربی، محمد بن عبدالله، أحکام القرآن (بی جا، بی نا و بی تا).
- ابن عنبه الأصغر، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، بیروت، مکتبة الثقافیة الدینیة، چاپ اول، ١٤٢١ق.
- ابن قدامة، عبدالله بن أحمد، التبیین فی أنساب القرشیین، تحقیق و تعلیق: محمدنايف الدلیمی، بیروت، عالم الکتب، ١٤٠٨ق.
- ابن کثیر، اسماعیل الدمشقی، السیرة النبویه، بیروت، داراحیاء التراث العربی (بی تا).
- ابن کثیر، اسماعیل الی [مشقی، مختصر تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفه، ١٤٠٦ق.
- ابن کثیر، اسماعیل الدمشقی، البدایة و النهایه، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٧ق.

ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق و تعلیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیه (بی تا).

ابن منظور، لسان العرب، تعلیق و وضع فهارس: علی شیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویه، قاهره، دارالحديث، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
ابو حیان آندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، تحقیق: محمد جمیل صدقی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفة الاثمه، تهران، دار الکتاب الإسلامی (بی تا).
ازهری، سلیمان، بلوغ المآرب فی نجات آبائه و عمه اُبی طالب، قم، سید الشهداء، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ق.
امینی، عبدالحسین، ابوطالب مظلوم تاریخ، تهران، انتشارات بدر، ۱۳۵۹ش.
بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، ترقیم: محمد فؤاد عبد الباقی، (بی جا)، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

برزنجی، جعفر، شرح المولد النبوی، بیروت، دارالقاضی عیاض التّراث، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
بکچری، علاء الدین، اکمال تهذیب الکمال فی السّماء الرجال، قاهره، الفاروق الحدیثه للطباعه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

بیهقی، احمد بن الحسن، دلائل النبوه، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
پورطباطبایی، سید مجتبی، ابوطالب تجلّی ایمان، قم، انتشارات عصر ظهور، چاپ سوم، ۱۳۷۷ش.
جرجانی، حسین بن حسن، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، تهران، انتشارات دانشکاه تهران، ۱۳۷۷ش.

حائری تهرانی، میر سیدی علی، مقتنیات الدُرو و ملتقطات الثمر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.

حلبی، علی بن محمد، السیره الحلبیه، بیروت، المكتبة الاسلامیه (بی تا).
خازن، علی بن محمد البغدادی، تفسیر الخازن، بیروت، الإمامة للطباعة والنشر، ۱۴۱۵ق.
خویی، سید ابوالقاسم، معجم الرّجال الحدیث، قم، منشورات مدینه العلم، ۱۴۰۳ق.

- ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ اسلام، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
- ذهبی، محمد بن عثمان، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاری، بیروت، دارالمعرفه (بی تا).
- رازی، عبدالرحمن بن ابی حاتم، الحرج والتعذیل، بیروت دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٦ق.
- زمخشري، محمود بن عمر، الکشاف، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- زینی دحلان، أحمد الشافعی، أسنى المطالب فی نجاهة أبي طالب، إعداد و تقدیم: صالح الوردانی، بیروت، الهدف للأعلام (بی تا).
- سزواری نجفی، محمد بن حبیب، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
- سهیلی، عبدالرحمان، التروض الانف، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- سید شرف الدین، الشیخ الابطح أو أبوطالب، صور بیروت، دار الارقم، چاپ دوم، ١٤٠٧ق.
- سید قطب، سید بن قطب الدین، فی ظلال القرآن، بیروت - قاهره، دارالشروق، ١٤١٢ق.
- سیوطی، جلال الدین، الإتقان فی علوم القرآن، ضبط وتصحیح: محمد سالم هاشم، قم، ذوی القربی، چاپ دوم، ١٣٨٧ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت، دار الفکر، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
- شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، بیروت، دارالمعرفه، چاپ سوم، ١٤١٧ق.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، سُبُل الهدی والرشاد، تحقیق و تعلیق: عادل أحمد عبدالمعبود - علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٤ق.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته بجامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٣٦٤ش.
- طبرسی، الفضل بن الحسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسة الاعلمی بیروت، چاپ اول، ١٤١٥ق.
- طبری، محمد بن جریر طبری، جامع البیان، بیروت، دارالفکر، ١٤١٥ق.
- طبسی، محمدرضا، منیة الراغب فی ایمان ابی طالب، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤١٧ق.
- عقیلی، محمد بن عمر، الضعفاء الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد، العین، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
- فخر رازی، التفسیر الکبیر، تهران، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم (بی تا).

- فضل الله، محمد حسن، *تفسير من وحى القرآن*، بيروت، دار الملك، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
- قرباني زرين، باقر، *ابوطالب*، تهران، شركت نشر و تبليغ نيك معارف، ۱۳۷۱ش.
- قرطبي، محمد بن احمد، *الجامع الاحكام القرآن*، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۰ق.
- متقي هندي، علي بن حسام الدين، *كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال*، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۹م.
- مجلسي، محمد باقر، *بحار الانوار*، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- محمدي اشتهاردی، محمد، *ابوطالب يگانه مدافع اسلام - ترجمه منيّه الراغب -*، تهران، انتشارات قائم (بي تا).
- مرتضي العاملي، جعفر، *الصحيح من السيرة النبي الأعظم*، بيروت، دارالهادي، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
- مزی، جمال الدين يوسف، *تهذيب الكمال في أسماء الرجال*، دارالفكر بيروت، ۱۴۱۴ق.
- مسلم، مسلم بن الحجاج النيسابوري، *صحيح مسلم*، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربي (بي تا).
- مكارم شيرازي، ناصر، *الأمثل في تفسير كتاب المنزل*، بيروت، مؤسسة البعث، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- موسوي، فخار بن معد، *الحجة على الذاهب الى تكفير ابي طالب*، قم، انتشارات سيدالشهداء، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- نقدي، جعفر بن محمد، *مواهب الواهب*، بيروت، شركة الكتي للطباعة و النشر، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب، *تاريخ يعقوبي*، قم، مؤسسة نشر فرهنگ اهل البيت (بي تا).

